



۲	مقدمه
۲	تعریف صدق و کذب
۲	تفاوت جمله خبریه و انشائیه
۳	حالاتهای جمله خبریه
۳	ملاک صدق و کذب
	جمع‌بندی خطا محل یاب تعریف نشده.
۴	بیان چند نکته
۴	نکته اول:
۴	نکته دوم:
۵	نکته سوم:
	جمع‌بندی خطا محل یاب تعریف نشده.
۶	نکته چهارم:
۶	نکته پنجم:
۶	نکته ششم:
۶	نکته هفتم:
	جمع‌بندی خطا محل یاب تعریف نشده.
۷	دیدگاههای موجود در ملاک صدق و کذب
۷	دیدگاه نظام
	جمع‌بندی خطا محل یاب تعریف نشده.
۸	نقد نظریه نظام
۹	حل مسئله نظام
	جمع‌بندی خطا محل یاب تعریف نشده.



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از آنکه دلیل عقل و کتاب و سنت را در بحث کذب مطرح کردیم، وارد مباحثی می‌شویم که بعضی از آن مباحث با تعریف و تحلیل مفهومی ارتباط دارد، بعضی دیگر نیز فروعاً مسئله است که به ترتیب عرض خواهیم کرد. اگر اجماع، سیره عقلاء یا ارتکاز عقلاء را از جمله ادله‌ی حرمت کذب مطرح نکردیم، به این دلیل است که در جایی که ادله قاطع و محکم وجود دارد، روشن است که این اجماع مدرکی بوده و اجماع مدرکی نیز اعتبار خاصی ندارد. سیره عقلاء یا ارتکاز عقلاء هم با وجود حکم عقل، چندان اهمیتی نداشته و لذا نمی‌توان به آن‌ها تمسک نمود. همچنین گفته شد که در حکم عقلی مطلق وجود دارد، اما نه تحریم مطلق عقلی، بلکه قبح در بعضی از مصادیقش، قبح تنزیهی و در بعضی دیگر تحریمی است، در کتاب هم اطلاق به چشم نمی‌خورد، یا در حد ظهور نمی‌رسد، اما در سنت اطلاقاتی داریم که کذب را به‌طور مطلق تحریم می‌کند.

تعریف صدق و کذب

در علم منطق و معانی بیان، کذب در برابر صدق و از احوال جمله‌ی خبریه شمرده شده و این مبحث در آنجا مطرح است که جمله‌ها و گزاره‌ها، به جملات انشائی و اخباری تقسیم می‌شود. جمله‌ی خبریه هم جمله‌ای است که از یک امر واقعی و واقعیتی ماوراء خودش گزارش و حکایت می‌کند.

تفاوت جمله خبریه و انشائیه

جمله انشائی، کلامی است ایقاعی و موجد معنا است، اما جمله خبریه حکایی و گزارشی است. این تقسیم اولیه‌ای است که در علم منطق و بیان آمده، البته در برخی از کتب منطقی و معانی، جامع‌تر از این هم مطرح شده است، به این بیان که صور ذهنیه ما و علم ما به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود و تصدیق هم همان جمله خبریه‌ای است که از واقع گزارش و حکایت می‌کند.



حالت‌های جمله خبریه

در علم منطق، معانی بیان و علوم مختلف، این مسئله مطرح شده است که حکایت‌گری جمله خبریه دو حالت دارد. یا این حکایت‌گری مطابق با واقع است؛ به عبارت دیگر یا این حاکی با محکی خارجی مطابق است، یا مطابق نیست و با محکی مخالفت دارد. در اینجا است که صدق و کذب مطرح شده و گفته می‌شود که به جمله‌ی خبری‌های که حکایت از واقع می‌کند و با واقع هم مطابق است، جمله صادق گفته می‌شود و مخبر به آن متکلم صادق می‌شود. در مقابل جمله‌ای که حکایت از واقع کند، این جمله را جمله کاذبه و متکلم به آن را، کاذب گویند. این دیدگاهی که در منطق و فلسفه و معانی ما آمده است.

ملاک صدق و کذب

ملاک صدق و کذب، همین مطابقت و عدم مطابقت با واقع است، این امر فلسفی است که ذهن عربی و متفاهم عرفی هم با این سازگار بوده و از نظر فلسفه اسلامی هم همین ملاک است و ما نیز به جد مدافع همین دیدگاه هستیم. البته در بحث‌های فلسفه‌های جدید و غربی راجع به ملاک صدق و کذب، تئوری‌های دیگری غیر از این ارائه شده است که در حال حاضر با آن کاری نداریم، مثلاً بعضی‌ها ملاک صدق و کذب قضایا را، کارآمدی آن قضیه می‌دانند؛ به این معنا که آن قضیه و جمله اثرگذار و کارآمد باشد، یا این مثلاً برخی ملاک صدق و کذب را این می‌دانند که مجموع آن گزاره با سایر گزاره‌های متلازم خودش انسجام و هماهنگی و سازگاری درونی داشته باشد. این دو دیدگاه از دیدگاه‌هایی است که برای ملاک صدق و کذب گفته شده است که اجمالاً اشاره شد. دیدگاه‌های دیگری هم در این میان هست که غیر از مطابقت را معیار و ملاک صدق و کذب قرار می‌دهند، عمدتاً هم در دوره جدید غرب مطرح شده است که گفتیم با آن‌ها کاری نداریم، پس ملاک صدق و کذب همین تطابق و عدم تطابق است که عرف هم با همین سازگار هست و هر جمله خبریه هم یا مطابق با محکی هست، یا نیست و اینجا واسطه بر نمی‌دارد. هر جمله خبری، وقتی با خارج و محکی آن با واقع؛ یعنی با نفس الامر مطابقت باشد، صادق و اگر با واقع و نفس الامر مطابقت نبود، می‌شود کاذب؛ یعنی موضوع جمله خبریه - همان‌طور که گفته شد - دو حالت بیشتر ندارد یا صادقاً او کاذباً، إمّا مطابقةً للواقع و لنفس الأمر أو غیر مطابق.



جمع بندی

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که صدق، خبری است که مطابق با واقع نباشد. این تعریف اولیه ای است که در فلسفه و منطق و معانی بیان در باب صدق و کذب آمده است که هم معیارش روشن شد که همان مطابقت و عدم مطابقت است و حقیقت جمله خبریه هم معلوم گردید که حقیقت حکایت گری است و گفته شد که واسطه ای هم بین این دو نیست؛ یعنی هر جمله خبریه یا صادق است، یا کاذب، یا مطابق است، یا مطابق نیست؛ زیرا این ها نقیضین هستند. این نظریه ای است که در حقیقت هم مبنای فلسفی داشته و هم یک سازگاری با فهم عرفی متعارف ما دارد.

بیان چند نکته

نکاتی را می توان در ذیل مطالب فوق بیان نمود، از جمله:

نکته اول:

بحث صدق و کذب تنها در جملات مطرح شده و مخصوص جملات خبریه است، نه در مفردات. در مفردات، مصداق داری و عدم مصداق داری بحث می شود.

نکته دوم:

واقعی که جمله می خواهد آن را حکایت کند، همیشه چیزهای وجودی موجود نیست، بلکه گاهی چیزهای عدمی است، مثلاً گاهی می گوئیم «عدمُ العلة، علةٌ لعدمِ المعلول» این در نهایی هم آمده است. در اینجا واقعی نیست، بلکه این جمله حکایت از یک چیز عدمی می کند. گاهی هم حکایت از یک امر عدمی می کنیم و می گوئیم «شَرِیکُ الباری ممتنعٌ» و چیزهایی از این قبیل؛ زیرا در مباحث منطقی فلسفی گفته شده که در جمله خبریه باید مطابقت با نفس الامر گفته شود و نفس الامر هم امری اوسع از امور موجوده است؛ یعنی ظرف محکی، اوسع از امور موجوده است، اگرچه معدوم به لحاظ عینی هیچ تحقیقی ندارد، اما به لحاظ این که می تواند محکی جمله باشد، یک نوع تقرری برای آن فرض می شود که اوسع از امور موجوده بالفعل است، حتی امور ممتنع هم یک نوع تقرری دارند که این می تواند از آن حکایت کند. این مطلبی است که در نهایی و اسفار آمده و ما اجمالاً عرض کردیم.



نکته سوم:

مرحوم ملاصدرا در اواخر جوهر النضید رساله‌ای به نام «رسالة فی التصدیق»، یا «فی حقیقة التصدیق» دارند که معمولاً این رساله در چاپ‌های قدیمی و نیز در چاپ‌های جدید همین‌طور است. در این رساله، بحث مهم حقیقت تصدیق مطرح شده و آمده است که علم که همان صورت حاصله از اشیاء است، به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. در این مسئله که تقسیم علم به تصور و تصدیق چگونه درست می‌شود و اصلاً حقیقت تصدیق چیست، آرای مختلفی وجود دارد. اجمالاً باید گفت برخی قائل‌اند که تصدیق مرکب از سه یا چهار جزء است که در بعضی جاها سه جزء و بعضی جاها هم چهار جزئی است. برخی دیگر قائل‌اند که تصدیق آن حکمی است که فعل نفس است. این‌ها دیدگاه‌هایی است که مطرح شده و البته هر یک اشکالاتی هم دارد، اما آنچه ملاصدرا معتقد است، این است که تصدیق همان تصورات جزئی است و در تصدیق، جزء وجود ندارد، بلکه حقیقت تصدیق همان صورت علمی است که عین آن حکم در قضیه است، نه آن حکم که از حیث فاعلی، فعلی از من صادر می‌شود، بلکه حکم دو معنا دارد: یکی فعل نفس است و یکی معنای اسم مصدری دارد که در عبارت «زید قائم»، همان «قائم» است؛ یعنی «این همانی» در قضیه است، به عبارت دیگر تصدیق، کل «زید قائم»، یا آن تصور نسبت میان زید و قائم و یا آن حکمی که از نفس صادر می‌شود، نیست، بلکه تصدیق این همانی است که در قضیه است و این همانی مستلزم این است که دو سه تا تصور دیگر باشد که این همانی درست شود، اما این تصورات جزئش نیستند، بلکه شرط و مقدماتش هستند، پس حقیقت تصدیق که قوام جمله خبریه هم به آن است، همان «این همانی» است که در قضیه وجود دارد؛ زیرا قضیه، مرکب از تصور و تصدیق است ولی تصور و تصدیق مقابل هم هستند. جمله خبریه هم مثل قضیه است که مرکب از تصورات و حکم است، حکم هم نه آن فعل از حیث مصدری که فعل نفس است، بلکه از حیث همان «این همانی» که در قضیه است، برخلاف آنچه خواجه نصیر گفته است که دلالت تابع اراده است، ما می‌گوییم دلالت تابع اراده نیست زیرا این جمله؛ یعنی «زید قائم»، اگر از یک موجود غیر ذی‌شعور هم صادر شود، هم زیدش معنا دارد، هم قائمش و هم آن نسبت میان زید و قائم و هم آن این همانی که در جمله است، پس جمله یا قضیه مرکب است از دو، یا سه تصور و نیز حکم این همانی که این تصورات، موضوع است، نسبت، محمول و حکم هم می‌شود تصدیق که به مجموعه‌اش گاهی قضیه یا جمله خبریه گفته می‌شود. ملاصدرا این‌ها را به خوبی حل کرده است.



جمع بندی

با توجه به آنچه عرض کردیم این که گفته می شود ملاک صدق و کذب در جمله خبریه، مطابقت و عدم مطابقت است و محور مطابقت و عدم مطابقت هم همان حکم این همانی است، باید دید آیا این همانی در خارج هست یا نه. همه تصورات، ارکان مقدماتی این حکم هستند. نتیجه بحث ما این است که صدق و کذب؛ یعنی مطابقت با نفس الامر و عدم مطابقت. محور و موضوع اصلی این مطابقت و عدم مطابقت هم این همانی آن حکم به معنای اسم مصدری است که در این قضیه هست. در این وقت اگر بگوییم که جمله ی خبریه، یا قضیه، مرکب است از تصور و تصدیق، اگر آن را به صدق و کذب متصف می کنیم، این به اعتبار آن جزئش است که آن تصدیق و این همانی درون قضیه است. این بحث فلسفی مسئله است، پس علم که صورت حاصله از اشیاء در ذهن است - الصورة الحاصلة من الاشياء فی الذهن - به تصور و تصدیق تقسیم می شود، نه به تصور و جمله خبریه، پس تصور، موضوع است و نسبت، محمول است و تصدیق هم این همانی مکنون در قضیه است. با این بیان تصور و تصدیق، کاملاً قسیم هم هستند و در تصدیق دیگر تصورات مفرد دخالت ندارد، مگر به عنوان مقدمه و شرط، نه به عنوان جزء، والا حکم بوده و بسیط هم هست.

نکته چهارم:

جمله خبریه غیر از تصور یا تصدیق است. جمله یا قضیه آن یک امر مرکب از تصورات و حکم است. تصور، موضوع است و محمول، نسبت و تصدیق هم همان حکم است که امر بسیطی است. جمله و قضیه، قسیم تصور نیست، بلکه مرکبی است که تصور و تصدیق همه در درون آن قرار گرفته است

نکته پنجم:

مطابقت و عدم مطابقت با واقع و نفس الامر، وصف بالذات حکم است و اگر به جمله یا قضیه نسبت می دهیم، از این باب است که جمله مشتمل بر این حکم است.

نکته ششم:

حکمی که می گوییم تصدیق است، نه از حیث آن حکم فعل صادره من النفس، از حیث مصدری فعلی اوست بلکه از حیث آن «این همانی» است که در قضیه وجود دارد.

نکته هفتم:



برخلاف مرحوم خواجه نصیر که دلالت را تابع اراده می‌داند، دلالت تابع اراده نیست؛ بنابراین اگر جمله از یک وجود غیر ذی‌شعور هم صادر شود می‌تواند هم تصور و هم تصدیق باشد؛ یعنی جمله جمله خبریه بوده و حکایت دار هم باشد. جمله‌ای که از یک دستگاهی، یا از شخص خواب‌آلوده یا غافل هم صادر شود، بنا بر آنچه حق است آن هم دلالت دارد.

جمع‌بندی

تا اینجا معلوم شد که صدق و کذب؛ یعنی مطابقت و عدم مطابقت حکم به معنای اسم مصدری و قوام قضیه و مطابقت با واقع و نفس الامر می‌شود صدق و عدم مطابقت هم کذب می‌شود و بین این دو واسطه‌ای نیست و ملاک هم همان واقع خارجی است. این تحلیلی است که از تعریف صدق و کذب می‌شود آورد.

دیدگاه‌های موجود در ملاک صدق و کذب

در مقابل این تحلیل و تفسیر منطقی فلسفی که از صدق و کذب ارائه دادیم، دیدگاه‌های متفاوت و مخالفی وجود دارد که به برخی اشاره می‌کنیم.

دیدگاه نظام

یکی از دیدگاه‌های مخالف، دیدگاه نظام هست که در مطوّل و مختصر آمده، ما هم از مطوّل نقل می‌کنیم - می‌توانید اوایل بحث معانی کتاب مطوّل، در باب اسناد خبر این را ببینید - این دیدگاه این است که برخلاف مشهور که ملاک صدق و کذب را مطابقت و عدم مطابقت خبر با واقع و نفس الامر؛ یعنی خارج می‌دانند، ما صدق و کذب را همان مطابقت و عدم مطابقت خبر و حکم می‌دانیم؛ یعنی مطابق اعتقاد متکلم، نه خارج. بر این اساس صدق؛ یعنی آن جمله خبری‌های که با اعتقاد گوینده تطابق داشته باشد و کذب هم در جایی است که با اعتقاد او تطابق ندارد.

طرفداران دیدگاه نظام، یکی از مهم‌ترین دلایل خود را آیه اول سوره منافقون می‌دانند: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ، قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ منافقین آمدند و گفتند: «نشهدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، این جمله، یک جمله خبری با تأکید است که اگر بخواهید آن را با واقع بسنجید، یک جمله صادق است؛ زیرا با واقع مطابق است، بنابراین می‌شود صدق، اما آیه شریفه می‌فرماید: «وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ یعنی این‌ها دروغگو هستند؛ زیرا چیزی را می‌گویند که با اعتقادشان مطابق نیست؛ بنابراین ملاک صدق و کذب این نیست که با حقیقت و واقع منطبق باشد، بلکه ملاک این است که با اعتقاد گوینده آن را بسنجیم و ببینیم که آیا گوینده به این



اعتقاد دارد یا ندارد. اگر اعتقاد دارد، می‌شود صادق، ولو با واقع منطبق نباشد، ولی اگر اعتقاد ندارد، می‌شود کاذب، ولو با واقع منطبق باشد. در دیدگاه نظام مثال‌های دیگری هم زده شده است، مثلاً اگر کسی بگوید «السماء فوقنا»، ولی اعتقادش این باشد که آسمان زیر پا قرار دارد، اگرچه کلام او با واقع مطابق است، اما از این جهت که کلامش برخلاف اعتقاد اوست، چنین شخصی را کاذب می‌نامند. مثال دیگر این‌که کسی بگوید «زمین کروی است»، یا «زمین در حال گردش است»، ولی اعتقادش این نباشد، این سخن دروغ است؛ زیرا این کلام ولو این‌که با واقع منطبق است، ولی اعتقاد او نیست.

جمع‌بندی

روح این مسئله در دیدگاه نظام این است که خبر و جمله خبری‌های که از متکلمین صادر می‌شود، در یک طرفش اعتقادات او است و در طرف دیگرش واقع است. در نظریه مشهور، ملاک صدق و کذب با خارج سنجیده می‌شود، اما در نظریه نظام این ملاک با درون سنجیده می‌شود؛ یعنی با اعتقاد متکلم می‌سنجیم. هر دو نظر هم می‌گویند بین صدق و کذب واسطه نیست، منتهی مشهور می‌گوید اگر با واقع مطابق بود، می‌شود صدق، در غیر این صورت کذب است. در نظریه نظام گفته می‌شود اگر با اعتقاد گوینده مطابق بود، صادق است، ولو با حقیقت هم منطبق نباشد و اگر مطابق نبود می‌شود کاذب.

نقد نظریه نظام

نظریه نظام از سوی علماء جواب داده شده و در مطول هم آمده است. به این بیان که این نظریه نمی‌تواند صدق و کذب را به معنای مطابقت با خارج و عالم نفس الامر، نفی کند؛ زیرا این امر، امری بدیهی و وجدانی و عقلی است که جمله اگر با خارج و عالم واقع مطابق باشد، می‌شود صدق و اگر نباشد، می‌شود کذب. انکار این مسئله در حد انکار یک امر واضح و بدیهی و ضروری است که با اصل ذات، فلسفه، جمله‌سازی و اخبار و... سازگار نیست. وقتی ما جمله‌سازی می‌کنیم و از چیزی خبر می‌دهیم، همه برای این است که آن وقایع و حوادث و چیزها را گزارش کنیم و اصلاً راهی جز این ندارد که بگوییم با آن مطابق هست یا مطابق نیست. این جمله‌ها و اخبارات، حاکیان و حکایت‌گران از خارج‌اند و در این حکایت‌گری‌شان یا مطابق هستند، یا مطابق نیستند. این جمله یا واقع را دارد نشان می‌دهد، یا نشان نمی‌دهد که اگر نشان دهد می‌شود کذب و اگر نشان دهد می‌شود صدق. البته این در فرضی است که در جمله «اعتقادی هذا»، نیامده باشد.



حل مسئله نظام

حل مسئله نظام این گونه است که وقتی جمله خبری‌های از یک متکلم قاصد، شاعر و آگاه صادر می‌شود، این جمله خبریه جدا از مدلول مطابقی که دارد، یک مدلول التزامی نیز دارد که به عنوان یک جمله خبریه دیگری است، مثلاً وقتی گفته می‌شود: «زید قائم»، یا «انت رسول الله»، این جمله‌ای است که می‌خواهد از واقع حکایت کند، ولی هم‌زمان در دل خود به صورت دلالت التزامی، جمله دیگری هم دارد و آن جمله این است: «أنا مُعْتَقِدٌ بهذا». در همه موارد، جملات خبریه این مدلول التزامی را دارند، مثلاً من که می‌گویم حضرت امام (ره) در این بحث این گونه فرمودند، یا دیگری آن گونه گفته است، یا دیروز چنین اتفاقی افتاد، در ضمن این که کلام من حکایت از خارج می‌کند، هم‌زمان یک مدلول التزامی هم در کلام من وجود دارد که متفاهم عرفی از آن است و آن این است که من این را پذیرفتم. این ظاهر حال من است که این مورد اعتقاد من است: «هذا معتقدی». گاهی این مدلول التزامی به صورت تصریحی درمی‌آید، مثل همان آیه شریفه که منافقان می‌گویند: «نشهدُ إِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ»؛ یعنی درواقع غیر از این که «إِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ» خبر از خارج می‌دهد، یک خبری هم از درون می‌دهد. وقتی می‌گوییم «أشهدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» یک خبری هم از خودم و اعتقادات خود می‌دهم که در اینجا مطابق و واقع قضیه، همان نفس من و اعتقادات من است گفتیم که مطابقت با نفس الامر است، نفس الامر هم فقط خارج مقابل من نیست، بلکه نفس الامر؛ یعنی آن محکی این قضیه که ممکن است درون یا بیرون باشد و همه این‌ها را که گفتیم در یک طیف وسیع در برمی‌گیرد. اگر این مطلب را توجه کنید به نحوی دیگر قضیه حل می‌شود. صدق و کذب خبر؛ یعنی آنچه از آن حکایت می‌کند - چون خبر ساختش این است که از یک چیزی حکایت کند - با واقع مطابق هست، یا مطابق نیست، منتهی گاهی این واقع و نفس الامر، خارج من است که مسلماً با همان هم سنجیده می‌شود و گاهی این واقع و نفس الامر، درون من؛ یعنی اعتقادات من است که در اینجا باید با همان سنجیده شود، پس این‌ها همه می‌شود همان مطابقت با واقع و نفس الامر به اضافه این که غالب جمله‌های خبری‌های که از شخص صادر می‌شود، یک مدلول التزامی دارد که اعتقاد من هم مطابق با این است که خود این، یک جمله ثانیه می‌شود که آن را باید با مطابق خودش سنجید و لذا خود جمله «إِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ»، این خود دو جمله است، از حیث این که با واقع مطابق و خارج است، می‌شود صادق، ولی از حیث این که می‌گوید: «أشهدُ به» و قلب من هم به آن معترف است: «أنا مُعْتَقِدٌ بهذا»، این جمله دیگری است که مدلول التزامی جمله اول بوده و مطابقش هم درون است، پس با درون هم باید سنجیده شود نه با خارج.



با توجه به این بیان، وقتی می‌گویید: «زمین کروی است»، در حقیقت از دو چیز خبر می‌دهید: یک خبر مطابقی که این صادق است، یک خبر دیگر التزامی است؛ یعنی شما به آنچه گفتید اعتقاد دارید، این کاذب است؛ به عبارت دیگر به یک جمله با دو اعتبار عنایت می‌شود؛ یعنی یک جمله به دو اعتبار صادق و کاذب می‌شود، گاهی هر دو صادق است و گاهی یکی صادق و دیگری کاذب و یا هر دو کاذب. این حل مسئله است.

جمع‌بندی

صدق و کذب هر جمله‌ای؛ یعنی مطابقت و عدم مطابقتش را باید با محکی خودش سنجید که محکی در آن جمله اصلی که مدلول مطابقی است، خود خارج است، ولی محکی در آن جمله‌ای که متولد شده از این است؛ یعنی مدلول التزامی، درون من و اعتقاد من است. منتهی در آیه، آن جمله دومی که خیلی جاها به صورت ناگفته التزامی است، خود مدلول آیه است و لذا وقتی می‌گوید «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، در اینجا جمله التزامی بحث خودش را مطرح می‌کند آیه هم می‌گوید نه این شهادت، شهادت درستی نیست. البته این (مدلول التزامی) در جایی است که کلام از یک انسان مثلاً شاعر، یا آگاه صادر شود والا اگر انسان خواب‌آلوده باشد، این مدلول را ندارد، پس محور دو تا قضیه است. این حل مسئله است که به این طریق حرف نظام حل می‌شود.